

# ویژگی‌های حاکم اسلامی از منظر شیخ اشراق و صدر المتألهین

خدیجه سپهری<sup>۱</sup>

## چکیده

حاکم اسلامی بالاترین مقام در حکومت اسلامی است که کسی بر او ریاست ندارد. از نظر شیخ اشراق و ملاصدرا حاکم اسلامی، خلیفه خدا روی زمین است و از آنجاکه بر اساس عنایت الهی، زمین هیچ‌گاه از خلیفه خدا خالی نیست، تکویناً فرد شایسته برای حکومت در هر زمانی وجود دارد. بررسی دیدگاه شیخ اشراق نشان داد ایشان حاکم اسلامی را فرد واحدی می‌دانند که در مصداق حداکثری نبی است و در سه قوه ناطقه، متخیله و حساسه به کمال رسیده است. در مصداق حداقلی نیز فردی در نهایت ذوق و تأله است و ویژگی قوت بحث در او، سبب اولویت او در ریاست می‌باشد. ملاصدرا در وحدت فردی حاکم و مصداق حداکثری او و نیز ویژگی‌های نبی، دیدگاه شیخ اشراق را داشت، ولی پس از معرفی امام به‌عنوان مصداق حاکم پس از نبی، در مصداق حداقلی، عالم به ظاهر و باطن را مستحق حکومت عنوان کرد، گرچه عنصر کشف و علم به باطن را ویژگی محوری او برشمرد.

واژگان کلیدی: حاکم اسلامی، شیخ اشراق، صدر المتألهین، نبی، حکیم الهی، عالم.

## مقدمه

مسئله سیاست و حکومت از مسائل مهم جوامع بشری بوده که بخشی از سخنان و آثار فیلسوفان نیز بدان اختصاص یافته است؛ به گونه‌ای که در کتب فلاسفه یونان، مطالبی در این باره دیده می‌شود. فلاسفه اسلامی هم از ناحیه فلسفه‌ای که از یونان گرفتند و هم از ناحیه دین خود به مسئله حکومت توجه کردند و با نگاه فیلسوفانه به آن پرداختند و مدینه فاضله‌ای را ترسیم کردند که بهترین نوع جامعه بشری است و عنصر اصلی آن، رئیس مدینه و رهبر حکومت می‌باشد. از جمله فلاسفه مسلمان که به این مسئله - اگرچه به صورت مختصر - پرداخته‌اند، بنیانگذاران حکمت اشراق و حکمت متعالیه‌اند. تاکنون اثری که به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های این دو فیلسوف در زمینه ویژگی‌های حاکم اسلامی پردازد، تألیف نشده است. از آنجاکه عمده آثاری که دیدگاه‌های شیخ اشراق را در مسئله حاکم اسلامی استخراج کرده‌اند، به طور مطلق درباره حکمت اشراق یا درباره نگاه شیخ اشراق به مسئله سیاست نوشته شده‌اند، بر همین اساس به صورت گذرا به این مسئله پرداخته، ظرایف و دقایق نگاه ایشان را اصطیاد نکرده‌اند، ولی درباره نگاه صدرها به این مسئله، آثار مفصل‌تری به چشم می‌خورد؛ زیرا ملاصدرا بیشتر از شیخ اشراق به مسئله حکومت پرداخته است، اما آثار تألیف شده در این باره به جمع‌بندی دقیقی از نظر صدرها نپرداخته است. مقاله پیش رو برای نخستین بار به بررسی تطبیقی دیدگاه شیخ اشراق و ملاصدرا در این باره می‌پردازد و در استخراج نکات دقیق مغفول در پژوهش‌ها می‌کوشد؛ بنابراین با تتبع در آثار شیخ اشراق و صدرالمتألهین درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که ویژگی‌های حاکم اسلامی از نگاه این دو فیلسوف مسلمان چیست تا به بیان اشتراکات و اختلافات در این مسئله بپردازیم.

## ۱. ویژگی‌های حاکم اسلامی از منظر شیخ اشراق

شیخ اشراق به مسئله حکومت به تفصیل ورود نکرده و عمده مطالب او درباره حاکم اسلامی در مقدمه حکمة‌الإشراق بیان شده است. به دلیل ارتباط این مسئله با مسئله نبوت، در ضمن مباحث مربوط به نبوت نیز در دیگر کتب خود از جمله رساله یزدان شناخت و لمحات، اشاراتی به ویژگی‌های حاکم کرده است. در ادامه با جمع‌بندی مطالب گوناگون از کتاب‌های ایشان به تبیین ویژگی‌های حاکم اسلامی می‌پردازیم.

## ۱-۱. جایگاه حاکم اسلامی در نظر شیخ اشراق

شیخ اشراق در مقدمه حکمة‌الاشراق پس از آنکه از حکمای گوناگون نام می‌برد، این‌گونه می‌گوید:

گمان نکن که حکمت در این زمان نزدیک به ما بوده و در زمان‌های دیگر نبوده است، بلکه عالم از حکمت و حکیمی که دارای حجت‌ها و نشانه‌هاست، خالی نیست و او خلیفه خدا بر روی زمین است و تا وقتی آسمان‌ها و زمین بریاست، چنین است (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱).

سپس در تقسیم حکما، برخی را دارای حق ریاست و خلیفه خدا می‌داند (همان، ص ۱۲) و مقصود او از خلیفه‌الهی در زمین، خلافت در علم و ریاست و اصلاح عالم است؛ زیرا برای رسیدن فیض از خداوند به عالم نیاز به واسطه‌ای است که نزدیک‌ترین انسان به خداست و همان‌گونه که پادشاه برای خود جانشینانی دارد، خداوند نیز حافظان علوم حقیقی را خلیفه خود در زمین قرار داده است (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۱۸)؛ پس خلیفه خداوند بر روی زمین کسی است که استحقاق امامت و قدرت را به‌خاطر اتصاف به کمالات دارد (همان، ص ۲۲).

وی افزون‌براینکه حق حکومت و ریاست بر مردم را از آن خلیفه خدا در زمین می‌داند، معتقد است زمین هیچ‌گاه از خلیفه خدا خالی نخواهد بود؛ بنابراین حکومت را امری تکوینی و انتصاب از ناحیه خدا می‌داند؛ زیرا خالی‌نبودن زمین از خلیفه الهی، سنت الهی و مرتبط با فعل خداست و به انتخاب انسان‌ها مرتبط نیست؛ همچنان‌که انزوای حاکمان حق از سیاست را جدا ماندن از تدبیر الهی معرفی می‌کند (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲). شهرزوری نیز در شرح این سخن می‌گوید:

عنایت الهی همان‌طور که وجود این عالم را اقتضا می‌کند، اقتضای صلاح این عالم را نیز دارد و صلاح عالم به حکما واضح قوانین یا حکمای الهی اهل بحث است (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۲۴).

سهروردی در ادامه، حاکم را دارای حجج و بیّنات معرفی می‌کند (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱) که مقصود از آن براهین و نشانه‌هایی است که صاحب آن، دارای حکمت نظری، عملی و قدرت تصرف در عالم ماده است (ابن‌الهروی، ۱۳۶۳، ص ۱۰) تا امکان تشخیص فرد شایسته ریاست به‌وسیله مردم فراهم باشد؛ همچنان‌که در انتهای سخن خود درباره حاکم، این‌گونه می‌گوید:

مقصود من از این ریاست، غلبه بر مردم نیست، بلکه گاهی امام الهی، چیره و آشکار و مکشوف بر مردم است و گاهی پنهان است که در این صورت عموم، او را قطب می‌نامند و ریاست، حق اوست، اگرچه درنهایت انزوا باشد و اگر سیاست در دست او باشد، آن زمان، زمان نوری

است و اگر زمان خالی از تدبیر الهی باشد، ظلمت‌ها غالب می‌شوند (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲).

براین اساس حق ریاست بر جامعه امری نیست که با غلبه به دست آید، بلکه حکومت و خلافت الهی در زمین در هر زمانی مختص فرد خاصی است؛ هرچند آن فرد بالفعل ریاست را در دست نداشته باشد (همان).

اگرچه سهروردی به خلافت فرد واحد بر زمین و خلافت حکیم بر کل زمین تصریح ندارد، ولی ظاهر عبارات او می‌رساند که او خلیفه روی زمین را فرد واحدی می‌داند که امام امت است؛ زیرا وقتی گروه‌های مختلف حکیمان را نام می‌برد و استحقاق ریاست را به افراد خاصی نسبت می‌دهد، افراد مستحق ریاست را به ترتیب اولویت نام می‌برد و قائل به این نیست که دو فرد که هر یک ویژگی خاصی دارند، همزمان ریاست بر مردم را می‌توانند بر عهده بگیرند (همان)؛ چنان که قطب‌الدین شیرازی نیز در کتاب خود می‌گوید:

در هر عصر و زمانی جماعتی از حکمای متأله وجود دارد جز اینکه کسی که کمال بیشتری دارد - همان‌گونه که در روایات نبوی آمده است - فقط یکی است (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۲۲-۲۳).

درعین حال شهرزوری در شرح خود بر **حکمة الإشراق**، بیان می‌کند: زمین خالی از یک حکیم یا جماعتی از حکما نیست و آن حکما را حافظان عالم می‌داند که سبب تداوم نظام جهان و متصل به فیض خداوندند (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۲۴).

افزون براین ظاهر عبارات شیخ اشراق ریاست خلیفة الهی بر کل زمین را نشان می‌دهد، نه بر بخشی از آن؛ زیرا زمین را هیچ‌گاه از خلیفة الهی خالی نمی‌داند و سخنی از وجود افراد شایسته به میان نمی‌آورد تا هر یک عهده‌دار ریاست بر بخشی از زمین باشند (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲).

## ۱-۲. مصداق حاکم اسلامی در نگاه شیخ اشراق

یکی از مباحثی که شیخ اشراق در آن به خلیفة الهی اشاره می‌کند، مبحث نبوت است. او انسان‌ها را دارای مراتب گوناگون می‌داند و فاضل‌ترین و کامل‌ترین انسان را کسی معرفی می‌کند که نفس او عاقل بالفعل گشته، صور معقولات در او به برهان یقینی حاصل شود و به مرتبه عقل مستفاد و اتحاد نفس با عقول مفارق برسد. در میان این انسان‌ها نیز فاضل‌ترین و کامل‌ترین آنها نبی است.

سپس نبی را کسی معرفی می‌کند که همه معقولات را بدون معلم تحصیل کرده و کتابی متخیل شده است و در قوت حدس به حدی رسیده که نیاز به تفکر ندارد؛ گویا مسائل از دور در دل او افکنده می‌شود. چنین شخصی اگرچه در عالم نادر باشد، ولی همین فرد خلیفه خداوند در زمین است. انبیا در سه جهت قوه نظری و عملی و آثار طبیعی مشترک‌اند و در قوت و ضعف این حالات، با یکدیگر متفاوت‌اند (همان، ج ۳، ص ۴۴۵-۴۴۷).

شیخ اشراق در لمحات به بیان چهار ویژگی برای نبی می‌پردازد و فقط یک ویژگی را مخصوص نبی معرفی می‌کند که آن ویژگی مأموریت از جانب خداوند برای تذکر و اصلاح نوع است، اما در سه ویژگی دیگر، اولیای الهی را مشترک با نبی می‌داند که شدت اتصال با عقل فعال و حدس قوی و تصرف در عالم ماده از جمله آنهاست (همان، ج ۴، ص ۲۳۹-۲۴۰). در مقدمه حکمة‌الإشراق نیز با خلافت حکیم الهی که در اوج تأله قرار دارد، روبه‌رو می‌شویم. وی با بیان مراتب حکما، شرط اصلی خلافت و ریاست را دستیابی به اوج تأله می‌داند (همان، ج ۲، ص ۱۲).

بدین ترتیب مصادیق حاکم اسلامی از نظر شیخ اشراق در درجه نخست، انبیا هستند؛ زیرا بالاترین درجات را در میان انسان‌ها دارند. سپس اولیا و حکیمان در اوج تأله‌اند که باتوجه به مراتب گوناگونی که دارند، استحقاق ریاست بر مردم را می‌یابند و به نظر می‌رسد اصطلاح «ولی» با «متأله» متفاوت نباشد.

### ۱-۳. صفات حاکم اسلامی در نظر شیخ اشراق

بر اساس مصادیق معین شده، صفات حاکم اسلامی مشخص می‌شود؛ بر این اساس که وقتی حق حکومت از آن نبی و ولی یا حکیم متأله شد، صفات آنها صفات حاکم اسلامی خواهد بود، اما از آنجاکه این سه دسته از انسان‌ها علاوه بر اشتراکات، دارای ویژگی‌های متفاوتی نیز هستند، صفات حاکم اسلامی را به صفات حداقلی و صفات حداکثری تقسیم می‌کنیم.

#### ۱-۳-۱. صفات حداقلی حاکم اسلامی از منظر شیخ اشراق

شیخ اشراق حکما و طالبان حکمت را بر اساس مرتبه‌ای که دارند، به چند دسته تقسیم می‌کند:

۱. حکیم زبده در بحث و فاقد تأله؛ ۲. حکیم زبده در تأله و فاقد بحث؛ ۳. حکیم زبده در تأله و بحث؛
۴. حکیم زبده در تأله و متوسط در بحث؛ ۵. حکیم زبده در تأله و ضعیف در بحث؛ ۶. حکیم زبده در بحث و متوسط در تأله؛ ۷. حکیم زبده در بحث و ضعیف در تأله؛ ۸. طالب تأله و بحث؛ ۹. طالب تأله

صیرف؛ ۱۰. طالب بحث صیرف (همان).

متأله کسی است که بدون فکر با اتصال روحی به عالم عقول، معارف را از خداوند و عقول مفارقه دریافت می‌کند و باحث کسی است که معارف را جز از طریق مقدمات و تفکر نمی‌تواند تحصیل کند (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۲۲).

سهروردی از میان گروه‌های پیش‌گفته، کسی را مستحق ریاست می‌داند که در تأله و بحث در اوج باشد، اما اگر در زمانی چنین فردی وجود نداشته باشد، کسی که در اوج تأله و متوسط در بحث است، حاکم می‌شود و در صورت عدم چنین فردی، کسی که در اوج تأله و ضعیف در بحث است، ریاست را در زمین بر عهده می‌گیرد و غیر این افراد استحقاق ریاست بر مردم را ندارند (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱-۱۲).

بدین ترتیب حداقل ویژگی حاکم اسلامی، در اوج تأله بودن است و قدرت بر بحث به استحقاق او برای ریاست، اولویت می‌بخشد و ملاک قرار دادن تأله برای خلیفه الهی به دلیل لزوم ارتباط او با خداوند و عالم عقول است؛ براین اساس می‌فرماید:

زمین هرگز از فردی که در اوج تأله است، خالی نخواهد بود و کسی که در اوج بحث است، ولی در اوج تأله نیست، صاحب ریاست در زمین خدا نیست؛ زیرا عالم از زبده در تأله خالی نمی‌شود و او از باحث صرف [برای ریاست و خلافت] سزاوارتر است؛ زیرا برای خلافت حتماً باید از عالم بالا دریافت مطالب نمود (همان، ص ۱۲).

اما ویژگی‌های حکیم متأله از منظر شیخ اشراق را می‌توان با توجه به اشتراکاتی که میان نبی و ولی یا حکیم الهی قائل است، به دست آورد. سه ویژگی در میان ویژگی‌های نبی وجود دارد که غیر نبی از اولیا و اهل تجرید در آن صفات با او شریک‌اند. این سه صفت عبارت‌اند از:

الف) تعلم علم از روح القدس بدون وساطت بشر و از طریق حدس و اتصالش به عقل فعال.

ب) اطاعت ماده عالم عنصری از او؛ زیرا چنین فردی همچون نفس برای عالم است.

ج) انذار مردم و اخبار آنان از حوادث جزئی گذشته و آینده (همان، ج ۴، ص ۲۳۸-۲۳۹).

نتیجه وجود این صفات، قوت فرد در سه ناحیه نظری و عملی و آثار طبیعی است؛ بدین شکل که صور معقولات را از عقل فعال و صور جزئیات را از نفس فلکی دریافت می‌کند و در آثار طبیعی،

صاحب معجزه یا کرامت گشته و در عالم عناصر تأثیر می‌گذارد (همان، ج ۳، ص ۴۴۷) و باعث ظهور کراماتی می‌شود که سهروردی از نفوس اولیا و حکما بسیار دیده است (همان، ص ۴۴۹).

### ۱-۳-۲. صفات حداکثری حاکم اسلامی در نگاه شیخ اشراق

بر اساس نخستین مصادیق حاکم اسلامی، صفات حداکثری را باید در ویژگی‌های نبی جست. با اینکه صفات سه‌گانه مشترک می‌تواند در غیر نبی نیز موجود باشد، ولی شدت و ضعف این صفات در نبی و غیر او متفاوت بوده، نبی در این صفات اکمل از دیگران است (همان، ص ۴۴۵). افزون‌براین به تصریح شیخ اشراق، نبی دارای یک ویژگی منحصر به فرد است که انسان‌های دیگر از جمله اولیا و حکمای متأله فاقد آنند و آن ویژگی، مأموریت نبی از جانب خداوند و عالم بالا برای تذکر و اصلاح نوع است (همان، ج ۴، ص ۲۳۹).

### ۲. ویژگی‌های حاکم اسلامی از منظر ملاصدرا

صدرالمتألهین همچون فلاسفه پیش از خود به مسئله حکومت و ترسیم مدینه فاضله پرداخته است و در ضمن آن، به مهم‌ترین عنصر حکومت یعنی رئیس مدینه فاضله توجه داشته، به بیان ویژگی‌ها و صفات و مصادیق آن در عالم وجود پرداخته است. عمده مطالب ملاصدرا درباره ویژگی‌های حاکم در کتب *المبدأ والمعاد* و *الشواهد الربوبیه* بیان شده است و در کتب دیگر همچون *مفاتیح‌الغیب*، *کسرالأصنام الجاهلیه* و... اشاراتی به صورت مختصر به بحث کرده است.

#### ۲-۱. تعریف حاکم اسلامی در نگاه ملاصدرا

ملاصدرا مدینه فاضله را به بدن سالم و کاملی تشبیه می‌کند که تمامی اعضای آن برای حیات حیوان با یکدیگر همکاری می‌کنند و در این بدن یک عضو - یعنی قلب - رئیس است و اعضای هستند که نزدیک‌ترین مراتب را نسبت به رئیس دارند و بر اساس اغراض رئیس فعالیت می‌کنند. این اعضا با اینکه خادم رئیس‌اند، نسبت به اعضای پایین‌تر از خود ریاست دارند و اعضای مرتبه بعد، بر اساس اغراض مرتبه قبل، فعل انجام می‌دهند تا اینکه این مراتب به پایین‌ترین مرتبه از اعضا ختم می‌شود که ریاستی بر هیچ عضوی ندارند و فقط خادم‌اند. در این سلسله، قلب، رئیس مطلق است. افراد جامعه نیز این‌گونه‌اند و اختلافی که با یکدیگر دارند، اختلافی فطری و تکوینی است و این اختلافات میان افراد در ویژگی‌ها، عنایتی الهی برای شکل‌گیری جامعه است. در چنین جامعه‌ای

یک انسان، رئیس مطلق است که کامل‌ترین عضو جامعه بوده و دیگران با مراتب گوناگون قرب و بعد نسبت به رئیس مطلق، بر اساس اغراض او فعالیت و خدمت می‌کنند. تنها تفاوتی که میان بدن سالم و مدینه فاضله هست اینکه اعضای مدینه فاضله، افعال خود را به صورت ارادی انجام می‌دهند، در حالی که اعضای بدن، افعال طبیعی و غیرارادی دارند (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۴۹۰-۴۹۱).

براین اساس در نظر ملاصدرا مقصود از حاکم اسلامی، هر فردی که در جامعه به نحوی دارای ریاست باشد و مسندی حکومتی در اختیار داشته باشد، نیست، بلکه حاکم اسلامی رئیس مطلق در جامعه اسلامی است و دیگران هیچ‌گونه ریاستی بر او ندارند. چنین فردی که ملاصدرا او را رئیس اول و حاکم مدینه فاضله می‌نامد، فردی واحد است، نه جمعی از انسان‌ها و بر کل زمین - نه بخشی از آن - ریاست دارد (همان، ص ۴۹۳).

### ۲-۲. نصب الهی حاکم از منظر ملاصدرا

در نگاه صدرالمتألهین، حاکم اسلامی خلیفه خدا بر روی زمین است (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱) و از آنجاکه ریاست بر مردم، خلافت الهی بوده و زمینه این خلافت با ویژگی‌های تکوینی فراهم می‌شود و خداوند زمین را از خلیفه‌ای الهی خالی نمی‌گذارد، معلوم می‌شود حاکم و رئیس بر مردم از ناحیه خداوند و به شکل تکوینی در عالم وجود دارد و این مسئله مختص زمانی خاص نیست (همو، ۱۳۵۴، ص ۴۹۳)؛ براین اساس خلیفه الهی که حق ریاست بر مردم دارد، گاهی مورد انتفاع مردم قرار می‌گیرد و در عالم واقع بر مسند ریاست می‌نشیند و گاهی نیز مورد انتفاع مردم قرار نمی‌گیرد و به خاطر ترس از اشرار، در عزلت و انزوا به سر می‌برد، ولی عدم انتفاع مردم، ریاست را از او زایل نمی‌کند (همو، ۱۳۸۱، ص ۶۶-۶۵).

### ۲-۳. مصداق حاکم اسلامی از نگاه ملاصدرا

در آثار ملاصدرا بیانات متفاوتی در ذکر مصداق خلیفه الهی به چشم می‌خورد؛ مصداقی حداکثری که در آن خلافت الهی را مختص کسی می‌داند که جامع جمیع مراتب کمالیه باشد و اذعان می‌کند جمع این ویژگی‌ها جز در نبی وجود ندارد (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱) و رئیس اول و رئیس مطلق انسان‌ها نبی است (همان، ص ۳۵۷) و با عنایت به تفاوت نبی، ولی و حکیم، به بیان ویژگی‌های رئیس اول می‌پردازد؛ به‌گونه‌ای که آن ویژگی‌ها فقط بر نبی قابل انطباق بوده (همو،



۱۳۵۴، ص ۴۹۲-۴۹۳) و می‌گوید: «چنین انسانی بر تمام افعالی که موجب سعادت است، واقف می‌باشد و این موارد اولین شرایط رئیس است» (همان، ص ۴۹۳).

مصادق دیگر که به صراحت در تفسیر ارائه شده از ایشان آمده، «ولی» است. وی پس از آنکه خالی نبودن زمین از حجت الهی را مطرح می‌کند، این‌گونه می‌نویسد:

لکن نبوت با رسول ما به پایان رسیده است و ولایت که باطن نبوت است، تا روز قیامت باقی است؛ پس در هر زمانی بعد از زمان رسالت، چاره‌ای نیست از وجود ولی که عبادت خدا را بر اساس شهود کشفی و بدون تعلم انجام دهد و منبع علوم علما و مجتهدین نزد اوست، چنین فردی حق ریاست عامه در امر دین و دنیا را داراست... چه مردم از او اطاعت کنند یا نه... چه ظاهر و مشهور باشد چه پنهان (همو، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۲۹۸).

ملاصدرا در **المبدأ والمعاد** اذعان می‌کند که مقصودش از ولی حکیم، امام است (همو، ۱۳۵۴، ص ۴۸۹).

در مرتبه پس از مصادیق حاکم، خلافت را از آن عارفی حکیم می‌داند (همو، ۱۳۸۱، ص ۶۵) که عالم به ظاهر و باطن است (همو، ۱۳۶۳، ص ۴۸۶) و مقصود او از عارف حکیم، کسی است که به حقایق الهی به نحو برهانی و یقینی علم دارد و متصف به زهد حقیقی و تطهیر ملکات است (همو، ۱۳۸۱، ص ۶۵).

مقدمه این سخن ملاصدرا ذکر مراتب علماست. وی علما را دارای درجات گوناگون و برخی را بافضلیت‌تر و عالم‌تر از برخی دیگر دانسته، ملاک برتری را قرب روحی عالم به نبی می‌داند که این قرب روحی سبب می‌شود علم فرد به ظاهر و باطن شریعت کامل‌تر باشد. چنین فردی بیشتر سزاوار تبعیت است؛ زیرا حقایق اشیا را شهود می‌کند. بدین صورت علمای مراتب پایین‌تر به ترتیب دارای اولویت در تبعیت خواهند بود تا اینکه نوبت به علمای ظاهر می‌رسد و علمای ظاهر نیز بر مبنای علم به اصول و فروع هر دو یا فقط یکی از آن دو در اولویت برای تبعیت متفاوت می‌شوند (همو، ۱۳۶۳، ص ۴۸۶).

عده‌ای ترتیب پیش‌گفته را مربوط به ریاست و رهبری مردم دانسته‌اند (محمدی محمدیه و مسعودی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۶)؛ بدین معنا که در پایین‌ترین درجات رهبری، نوبت به علمای ظاهر می‌رسد، اما به نظر می‌رسد تبعیت مورد اشاره در عبارات مذکور غیر از خلافت و ریاست بر مردم باشد؛ زیرا صدرالمتهلین در ادامه سخن، ظاهر و باطن شریعت را دارای علمائی می‌داند و هر دو دسته را

تحت حکم خلیفه معرفی می‌کند که ویژگی آن خلیفه نیز علم به ظاهر و باطن است، درحالی‌که در بحث از تبعیت از علمای ظاهر و باطن، از واژه خلافت یا ریاست استفاده نمی‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۴۸۶-۴۸۷). به نظر می‌رسد حداقل مصداق حاکم اسلامی عالم به ظاهر و باطن هر دو باشد و پایین‌تر از او حق ریاست بر مردم را ندارد؛ بر همین اساس حکیم صرف، حق ریاست ندارد، اما حکیم عارف می‌تواند ریاست حکومت را بر عهده بگیرد.

آیت‌الله جوادی آملی در این باره معتقد است اگر ملاصدرا مجتهدان را مظاهر انبیا می‌داند، مقصود او مجتهدان «جامع بین الفقهاء» است و بعید است مقصود او از مجتهدانی که واسطه میان انبیا و معصومان با مردم قرار می‌گیرند، مجتهد تک‌بُعدی باشد؛ بنابراین فقیهی که فیلسوف نباشد، ولایت ندارد (لک‌زایی، ۱۳۸۷، ص ۸۹-۹۰). این سخن ناظر به این است که خلافت علمای ظاهر که علم به فروع دارند، مورد پذیرش صدرالمتألهین نیست، اما آیا خلافت عالم به اصول و فروع که علم به ظاهر محسوب می‌شود، صحیح است؟ با بیانات نقل شده از ملاصدرا به دست می‌آید که وی علم به اصول و فروع ظاهر شریعت را برای حاکم کافی نمی‌داند، بلکه علم به باطن را نیز برای او ضروری می‌داند؛ بنابراین عده‌ای، از تعبیر «ولایت حکیم عارف فقیه» استفاده کرده‌اند و گفته‌اند:

خلیفة‌الله در مباحث ملاصدرا کسی است که واجد سه ساحت عرفان، حکمت و فقاہت به‌طور هم‌زمان باشد. در واقع چنین شخصی هم باید حکیم الهی به معنای عارف و فیلسوف باشد و هم دارای فن اجتهاد به‌منظور کشف و استنباط احکام الهی باشد (همو، ۱۳۹۵، ص ۱۷۷-۱۷۸).

این ادعا را سخن ملاصدرا در رساله سه اصل او تقویت می‌کند. ایشان در این رساله انسان را بالقوه خلیفه خدا می‌داند (صدرالمتألهین، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۷۲) و راه فعلیت بخشیدن به این مقام را فقط با نور علم و قوت عمل میسر می‌داند و می‌فرماید:

و آن علمی که آن مقصود اصلی و کمال حقیقت است و موجب قرب حق تعالی است، علم الهی و علم مکاشفات است، نه علم معاملات و جمیع ابواب علوم ... فایده عمل، تصفیه و تهذیب ظاهر و باطن است و فایده تهذیب باطن حصول صور علوم حقیقیه است (همان، ص ۷۴).

براین اساس از نظر ملاصدرا به خلافت الهی و علمی که سبب ایجاد حق خلافت است، جز از طریق مکاشفه نمی‌توان دست یافت. تعبیر صدرالمتألهین در اینجا بیانگر این است که محوریت در علم حاکم، علم به باطن است، نه علم به ظاهر و کسی که صاحب علوم حقیقیه و مکاشفات باشد و

حقایق عالم را ببیند، بی بهره از علم به ظاهر شریعت نیست.

در جمع میان مصادیق حاکم - انحصار حاکم در نبی در وهله اول و سپس توسعه آن به امام و عارف حکیم - برخی، دیدگاه ملاصدرا را به دو دسته دیدگاه آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه تقسیم کرده‌اند و در دیدگاه آرمان‌گرایانه بر اساس تفسیر قرآن صدرا، حاکم اسلامی را نبی و در زمان فقدان او، ولی معرفی کرده‌اند و چنین جامعه‌ای را مدینه فاضله ملاصدرا دانسته‌اند. سپس درباره رهبری عالمان معتقد شده‌اند ریاست آنان بر اجتماعات غیرکامل است (محمدی محمدیه و مسعودی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۶):

در نظریه واقع‌گرایانه ملاصدرا هدف، تشکیل مدینه فاضله و اجتماع جهانی نیست؛ زیرا چنین حکومتی تنها به ریاست نبی و یا ولی محقق می‌شود. در صورت فقدان چنین شرایطی وی از اجتماعات غیرکاملی نام می‌برد که در واقع اجتماع گروهی از مردم در آبادانی‌های زمین است. از نظر وی حاکمان مطلوب برای اجتماعات جزئی، والیان و حکامی از پیشوایان و علمایند و واسطه میان خلق و اولیا هستند (همان).

در بررسی مطلب مذکور باید گفت ملاصدرا اجتماعات بشری را به دو دسته کلی اجتماعات کامل و غیرکامل تقسیم کرده است و برای هر یک اقسامی بیان می‌کند. اجتماعات کامل، سه دسته‌اند: «اجتماع تمامی افراد انسان در زمین» که بزرگ‌ترین اجتماع انسانی است، «اجتماعات متوسط» مانند اجتماع امت در جزئی از زمین و «اجتماعات کوچک» همانند اجتماع اهل یک شهر که جزئی از یک امت‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۴۹۰). وی برای بزرگ‌ترین اجتماع کامل، یک فرد را به عنوان رئیس و حاکم پذیرفته است که خلیفه خدا روی زمین می‌باشد و او را نبی می‌دانند. سپس به مراتب دیگری از افراد بشری اشاره می‌کند که از سوی نبی برای اداره اجتماعات جزئی واسطه می‌شوند و ائمه و علما هستند و آنان را خلیفه نبی نامگذاری می‌کند، نه خلیفه خدا در زمین (همان، ص ۴۸۹)؛ بنابراین مقصود ملاصدرا از اجتماعات جزئی، اجتماعات غیرکامل نیست، بلکه اجتماعات جزئی نیز دسته‌ای از اجتماعات کامل به‌شمار می‌آیند و نکته مهم‌تر اینکه این سخن در نهایت میان نبی از یک سو و ائمه و علما از سوی دیگر تفاوت قائل می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان نبی و امام را دارای خلافت بر کل زمین و علما را خلیفه جزئی از زمین دانست؛ یعنی اگر علما خلیفه جزئی از زمین باشند، ائمه نیز مطابق عبارت ملاصدرا باید چنین حکمی داشته باشند.

شاید بتوان گفت مسئله وساطتی که صدرالمتألهین در اینجا مطرح می‌کند، ناظر به کیفیت تعیین

ائمه و علما و مراتب آنان برای تبعیت است؛ همچنان که در ادامه می‌گوید:

همان‌گونه که فرشته، واسطه بین خدا و نبی است و نبی واسطه بین اولیای حکیم از امتش یعنی ائمه است؛ پس ائمه نیز واسطه بین نبی و علما هستند و علما واسطه بین ائمه و عموم مردم؛ پس عالم به ولی نزدیک است و ولی به نبی و نبی به فرشته و فرشته به خداوند (همان).

براین اساس استفاده از اجتماعات جزئی برای حکومت ائمه و علما، می‌تواند ناظر به زمان حضور نبی باشد که ائمه و علما را با حکم یکسانی مطرح کرده است؛ بنابراین خلیفه کل زمین در درجه اول نبی و در صورت فقدان نبی، امام است و در صورت فقدان امام، عارف حکیمی که عالم به ظاهر و باطن شریعت باشد.

#### ۲-۴. صفات حداقلی حاکم اسلامی در نظر ملاصدرا

بر اساس مصداق حداقلی یعنی عارف حکیم و عالم به ظاهر و باطن شریعت، صفات حداقلی حاکم معین می‌شود. صفات حداقلی صفات مشترک میان حکیم، ولی و نبی است. علما از نظر او سه دسته‌اند: دسته اول عالم خدانشناس که نسبت به اوامر الهی علم ندارد، اما معرفت الهی بر قلب وی چیره گشته و مستغرق در مشاهده نور الهی شده است. دسته دوم عالم به اوامر الهی و احکام است، اما علم به خداوند ندارد. دسته سوم عالم به خداوند و اوامر اوست. چنین فردی در حد مشترک میان عالم معقولات و عالم محسوسات نشسته است؛ بدین معنا که از یک سو محبت به خدا دارد و از سوی دیگر رحمت به خلق؛ درحقیقت هنگامی که با خلق است، فردی از آنها می‌شود و گویا خدا را نمی‌شناسد و در خلوت با خدا چنان به ذکر و خدمت او مشغول می‌شود که گویا خلق را نمی‌شناسد. چنین فردی در مسیر پیامبران و صدیقین است (همو، ۱۳۸۱، ص ۵۶). او ویژگی انبیای الهی را در این جهت داراست که در حد فاصل عالم معقول و محسوس می‌باشد تا از یک سو معارف را از خداوند بگیرد و از سوی دیگر به تعلیم و هدایت مردم بپردازد (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۵۵)؛ پس شایستگی ریاست بر مردم را می‌یابد و پیشوایی او بر مردم به دلیل تخصص اوست (همو، ۱۳۸۱، ص ۶۵).

اما تخصص و علم چنین فردی که سبب می‌شود مابین عالم معقول و محسوس قرار گیرد، نمی‌تواند صرفاً از طریق فکر و تعلم به دست آید؛ زیرا ملاصدرا در تقسیم انسان‌ها به سه دسته، جالسان مابین عالم معقول و محسوس را برتر از کسانی می‌داند که مستغرق در معرفت خدا و ملکوت

اویند (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۵۵)؛ بنابراین مقصود از چنین فردی که شایستگی حکومت را دارد، حکیم صرف که فقط صاحب معارف کسبی باشد، نیست؛ همچنان که اعتقاد دارد برای رسیدن به مقام خلافت، اتصاف به علم و عمل هر دو لازم است؛ بدین شکل که عمل را منجر به تهذیب نفس و تطهیر دل را منجر به رسیدن به علوم حقیقی عنوان می‌کند و علم حقیقی را علم مکاشفات می‌داند (همو، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۷۴). درحقیقت مقصود از رهبر، حکیم الهی است که ملاصدرا در برخی عبارات، ویژگی او را افاضه معارف بر عقل مجرد او بیان می‌کند (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۵۶). چنین فردی به کمال قوه ناطقه در جزء نظری دست یافته است و نفسش با اتحاد با عقل فعال و روح اعظم بدون وساطت بشر، معارف الهی را دریافت می‌کند و دارای قوه حدس قوی می‌گردد و این ویژگی به سبب شدت استعداد عقل منفعل اوست (همان، ص ۳۴۱).

آنچه از نظر ملاصدرا انسانی را مستحق حکومت بر مردم می‌کند، علم بر ظاهر و باطن شریعت است (همو، ۱۳۶۳، ص ۴۸۶)؛ زیرا با وجود علم به باطن، عدم علم به ظاهر شریعت برای چنین فردی منتفی است؛ پس ابزار مهم چنین فردی، مکاشفه است (همو، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۷۴)؛ به گونه‌ای که در طریق کسب معارف به نقطه‌ای می‌رسد که معارف بر عقل او افاضه می‌شود (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۵۶) و قوه حدس قوی برایش حاصل می‌گردد (همان، ص ۳۴۱).

## ۲-۵. صفات حداکثری حاکم اسلامی در نظر ملاصدرا

صفات حداکثری حاکم، صفاتی است که صدرالمتهالپین برای نبی نام می‌برد و آنها را در دو دسته کمالات اولیه و ثانویه مطرح می‌کند که برای اداره حکومت مفید است.

### ۲-۵-۱. کمالات اولیه نبی در نگاه ملاصدرا

نبی کسی است که در سه جهت به کمال رسیده است: جهت اول، استکمال نفس او که بدین طریق عقل بالفعل گردیده است. کمال تعقل در او به اتصال او به ملاً اعلی و مشاهده ملائکه مقربین است. جهت دوم، کمال قوه متخیله او که براین اساس منذر نسبت به امور آینده و مخبر از جزئیات موجود می‌شود و به واسطه قوه متخیله‌اش، عالم غیب را در بیداری به چشم باطن دیده و اصوات را از عالم ملکوت می‌شنود. جهت سوم، کمال قوه حساسه و محرکه او که با آن، مباشر سلطنت می‌شود و احکام الهی را جاری می‌کند و با دشمنان خداوند مبارزه می‌کند؛ زیرا کمال قوه حس، قوت بسیار مؤثری در ذات نفس پدید می‌آورد و منجر به تصرف در عالم عناصر می‌گردد (همو،

۱۳۵۴، ص ۴۹۲-۴۹۳ / همو، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱-۳۴۳).

از نظر ملاصدرا افاضه بر قوه متخیله به نبی اختصاص دارد و کمال جزء نظری قوه ناطقه که باعث عقل بالفعل شدن نفس می‌گردد، به فیلسوف و حکیم مربوط می‌شود و کمال جزء نظری و عملی قوه ناطقه به ولیّ مربوط است (همو، ۱۳۵۴، ص ۴۹۳).

## ۲-۵-۲. کمالات ثانویه نبی در نگاه ملاصدرا

- کمالات ثانویه نبی ریشه در کمالات اولیه و خصایص سه‌گانه وی دارد (همو، ۱۳۵۴، ص ۴۹۴).
- ملاصدرا این صفات فطری و تکوینی را به دوازده مورد می‌رساند که عبارت‌اند از:
۱. فهم نیکو نسبت به تمامی چیزهایی که می‌شنود، داشته باشد.
  ۲. نسبت به آنچه می‌فهمد و حس می‌کند، حافظه‌ای قوی داشته باشد و دچار نسیان نشود.
  ۳. دارای فطرت و طبیعت سالم و مزاج معتدل بوده و در خلقت تام باشد و آلات قوی برای اعمالش داشته باشد.
  ۴. در انتقال مفاهیم درونی خود بتواند عبارات نیکو و بلیغ به کار ببرد تا شأن تعلیم و هدایت او تحقق یابد.
  ۵. دوستدار علم و حکمت باشد و تفکر در معقولات او را نرنجاند.
  ۶. بالطبع حریص بر شهوات نباشد، بلکه لذات نفسانی را بالطبع ناپسند بداند.
  ۷. دارای نفسی بزرگ و علاقه‌مند به کرامت باشد و از پذیرش امور حقیر دوری گزیند.
  ۸. نسبت به مردم مهربان باشد و از مشاهده منکر، غضبناک نگردد و بدون تجسس حدود الهی را اقامه کند.
  ۹. دارای قلبی شجاع بوده و از مرگ نهراسد.
  ۱۰. بخشنده باشد؛ زیرا خزاین الهی دچار نقصان نمی‌شود.
  ۱۱. در خلوت با خدا بیشتر از همه مردم دارای سرور باشد.
  ۱۲. در پذیرش عدل سخت‌گیر و لجوج نباشد و در پذیرش ظلم و قبیح سخت‌گیر باشد (همو، ۱۳۶۰، ص ۳۵۷-۳۵۸).

## نتیجه

در مقایسه دیدگاه شیخ اشراق و صدر المتألهین در ویژگی‌های حاکم اسلامی مشخص شد هر دو فیلسوف، نگاهی الهی به مسئله حکومت داشته‌اند و حاکم را در همه زمان‌ها دارای انتصاب تکوینی،

فردی واحد و دارای خلافت بر همه زمین دانسته‌اند؛ بر همین اساس زمین هیچ‌گاه از فرد شایسته حکومت خالی نخواهد بود، ولی بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی مردم از او به توجه و اقبال مردم وابسته است. بر اساس انتصاب الهی حاکم، حکومت در نظر هر دو از نبی آغاز می‌گردد؛ بدین ترتیب ویژگی‌های حداکثری حاکم که همان صفات نبی است، از دیدگاه هر دو یکسان است و در کمال قوه ناطقه و عقل، کمال قوه متخیله و کمال قوه حساسه و متحرکه و تصرف در عالم عناصر خلاصه می‌گردد. در ویژگی‌های حداقلی حاکم اسلامی نیز با اینکه تعابیر دو فیلسوف متفاوت شده است، اما جوهره یکسانی میان دو دیدگاه می‌توان یافت. از نظر شیخ اشراق، حداقل ویژگی حاکم اسلامی در اوج تآله بودن است و توانایی در بحث، به استحقاق او برای حکومت اولویت می‌بخشد؛ بر این اساس تنها معیار شیخ اشراق در اینجا علم باطنی و شهود است. ملاصدرا بر خلاف شیخ اشراق که دو مصداق حداکثری و حداقلی را ذکر کرده است، به بیان مصادیق سه‌گانه حاکم می‌پردازد و به ترتیب، نبی، امام و عالم به ظاهر و باطن شریعت را دارای حق ریاست می‌داند. اگرچه در مصداق سوم یعنی علما، توجه زیاد او همچون شیخ اشراق، به علم به باطن و مکاشفه است، ولی نمی‌توان گفت از نظر او تنها معیار برای حاکم، علم به باطن است و علم به ظاهر هیچ مداخلیتی در ویژگی‌های حاکم ندارد؛ پس شرط علم به ظاهر را نیز در حاکم اسلامی - دست کم با این بیان که «عالم به باطن نمی‌تواند عالم به ظاهر نباشد» - باید پذیرفت.

## منابع

۱. ابن الهروی، محمد شریف نظام‌الدین احمد؛ **أنواریه**؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۲. سهروردی (شیخ اشراق)، شهاب‌الدین یحیی؛ **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**؛ تصحیح هانری کربن، سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی؛ ج ۲، ۳ و ۴، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.
۳. شهرزوری، شمس‌الدین؛ **شرح حکمة الإشراق**؛ تحقیق حسین ضیائی تربتی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۴. شیرازی، صدرالدین محمد؛ **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية**؛ تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ ج ۲، مشهد: مرکز الجامعی للنشر، ۱۳۶۰.
۵. —؛ **المبدأ والمعاد**؛ تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
۶. —؛ **تفسیر القرآن الکریم**؛ ج ۶، ۲، قم: بیدار، ۱۳۶۶.
۷. —؛ **رساله سه اصل**؛ تصحیح سیدحسین نصر؛ ج ۱، تهران: دانشگاه علوم معقول و منقول، ۱۳۴۰.
۸. —؛ **کسر الأصنام الجاهلية**؛ تهران: بنیاد حکمت صدر، ۱۳۸۱.
۹. —؛ **مفاتیح الغیب**؛ تصحیح محمد خواجوی؛ تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۱۰. شیرازی، قطب‌الدین؛ **شرح حکمة الإشراق**؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۱. لکزایی، شریف؛ **سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه** (نشست‌ها و گفت‌وگوها)؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۲. لکزایی، شریف؛ **فلسفه سیاسی صدر المتألهین**؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵.
۱۳. محمدی محمدیه، زهرا و جهانگیر مسعودی؛ «پیوند سیاست و شریعت با تمرکز بر ویژگی‌های رئیس مدینه در اندیشه افلاطون و ملاصدرا»، **قبسات**؛ ش ۷۲، تابستان ۱۳۹۳، ص ۲۰۹-۲۳۴.